گذر و نظری به تاریخ و جغرافیای سامراء

غلامرضا گلی زواره

چکیده

سامرا واژه‌ای آرامی است و معتصم عباسی این شهر را ساخت و به پایتختی دولت عباسی برگزید. پیشوای دهم و یازدهم شیعیان علیهما السلام تحت شدیدترین تدابیر امنیتی و جاسوسی حکومت عباسی، سال‌ها در سامرا زندگی می‌کردند و سرانجام در همین شهر به شهادت رسیدند و در منزل خود به خاک سپرده شدند؛ محلی که اکنون حرم مقدس ایشان در آن قرار گرفته است.

این شهر پس از تأسیس، دورانی پر از شکوه و جلال را سپری کرد تا اینکه از قرن چهارم به بعد راه زوال را پیمود؛ ولی در دوران آل بویه دوباره رونق یافت. سامرا با اینکه در دوران امامین عسکریین علیهما السلام شیعیانی را در خود جای داده بود، به سبب سختگیری‌های حکوت عباسی، ارتباط این دو امام بزرگوار با شیعیان به کمترین حد خود رسیده بود. این شهر همواره کانون فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بوده و به‌ویژه با هجرت میرزای شیرازی به این شهر که حوزه شیعی آن، بزرگانی را در عرصه اجتهاد و سیاست تربیت کرد.

این مقاله، گذر و نظری دارد بر تاریخ و جغرافیای سامرا با تأکید بر نقش امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام، حرم شریف ایشان و نیز نقش مرجعیت شیعه در این شهر.

واژگان کلیدی: *سامرا، امامین عسکریین علیهما السلام، حکوت عباسی، میرزای شیرازی، تاریخ و جغرافیا.*

وجه نام‌گذاری

«سامراء» واژه‌ای است آرامی و چون سام فرزند نوح نبی این مکان را برای سکونت خود برگزید، بدین نام مشهور گردید. در واقع نام این موضع جغرافیایی «سام‌راه» بوده که رفته رفته به سامراء یا سامره موسوم گردیده است. هنگامی که معتصم به گسترش آن پرداخت و این دیار را به عنوان مرکز حکومت عباسی برگزید، شهر را «سُرَّمَنْ رَأی» نام نهاد؛ یعنی هر کس آن را ببیند، شادمان گردد، تا هم با میمنت باشد و هم با نام قدیمی شباهت داشته باشد. بر روی سکه‌هایی که در عصر عباسیان ضرب می‌شده، همین نام عربی دیده می‌شود.[1] به گفته مقدسی هنگامی که سامراء شهری بزرگ، جذّاب و دیدنی بود، «سُرَّمَنْ رأی» نام گرفت که به اختصار «سُرَّمَری» تلفظ می‌کردند و چون متروک گردید و خرابی به این قلمرو راه یافت، آن را «ساء مَنْ رأی» نامیدند و به تدریج این نام مختصر گردید و سامراء نامیده شد.[2] هنگامی که ابن‌جبیر از خرابه‌های شهر می‌گذشت، گفت: به راستی سُرَّمَنْ رأی «عبده من رأی» گردید![3] یاقوت حموی از کرخ سامراء یاد کرده و گفته است: به آن کرخ فیروز هم می‌گویند که به فیروز فرزند بلاش، پسر قباد فرمانروای ساسانی منسوب است. این ناحیه قدیمی‌تر از سامراء بود و چون سامره بنا شد، شهر مزبور بدان متصل گردید و در زمان‌های بعد که شهر سامراء رو به ویرانی رفت، کرخ فیروز آباد باقی ماند.[4]

«عسکر» معرب لشکر است و چون سامراء مرکز استقرار گروه‌هایی از لشکریان عباسی بوده، به نام عسکر نیز شهرت دارد و افراد منسوب به آن‌جا را عسکری می‌گویند و معمولا

ساکنین سامراء را با همین عنوان لقب داده‌اند. از آن‌جا که امام دهم و یازدهم مدت‌ها در این شـــهر اقامت داشته‌اند آن دو فروغ فروزان امامت و هدایت را عسکریّین گفته‌اند. البته عسکر سامراء را نباید با عسکر مکرّم که از نواحی خوزستان است، اشتباه کرد.[۵]

ویژگی‌های تاریخی و مشخصات جغرافیایی

سامراء که اکنون از توابع استان صلاح‌الدّین عراق به شمار می‌رود، بر کرانه شرقی رود دجله و در ۱۳۰ کیلومتری شـــمال غربی بغداد قرار دارد. البته از راه ارتباطی آبی (دجله) این فاصله به ۱۷۵ کیلومتر می‌رسد که این مسیر در سال‌های اخیر اهمیّت چندانی ندارد. سامراء از طریق راه آهن و راه شوســه با مرکز حکومت عراق مرتبط اســت. این شــهر در مســیر راه بغداد به تکریت واقع شده و جغرافی‌دانان آن را از اقلیم چهارم دانسته‌اند و گفته‌اند پس از شهر بغداد، سامراء دومین شهری است که توسط خلفای عباسی بنیان نهاده شد. فضای سبز، عمارات مهم و برخی قرای سامراء در جانب غربی آن قرار گرفته است.

از آن‌جا که این دیار در سر حد ایران و ممالک روم قرار داشت، در نبردهایی که بین رومیان و ایرانیان صورت گرفت، ســامراء به تصرف مهاجمان رومی درآمد و ســاکنین آن ناگزیر به آیین مسیح گرویدند. با طلوع اسلام، اگرچه این شهر به تصرف رزمندگان اسلام درآمد، ولی به دلیل جنگ‌های متعدد و نزاع‌های گوناگون، به ویرانه‌ای تبدیل گردید و ســکنه‌اش متفرق گشته و به نقاط دیگر مهاجرت کردند. در اواخر قرن دوّم هجری صرفاً یک دیر در این محل بوده است. با روی کار آمدن بنی عباس در اطراف سامراء بناهای متعددی احداث کردند. در ۲۲۱ق ضمن این‌که سامراء مرکز حکمرانی این سلسله گردید، عمران و توسعه بسیار یافت و از امکانات رفاهی، خدماتی و ارتباطی مناســبی بهره‌مند گردید. اما از حدود قرن چهارم هجری، بار دیگر راه زوال را پیمود و در آن، غیر از حرم عسکریین علیهما‌السلام بنایی نماند، تا آن‌که «ابومحمد حســن بن ابی الهیجــاء عبدالله بن حمدان بن حمدون تغلبی»، صاحب موصل، ضمن ســاخت عمارتی برای مرقد امام هادی و امام حســن عسکری علیهما‌السلام بر احیاء و عمران شهر سامراء اهتمام ورزید. با روی کار آمدن آل‌بویه، برخی از امیران این خاندان از جمله عضدالدوله دیلمی کار امیر حمدانی را برای رونق و آبادانی سامراء پی گرفتند و رفته رفته این شهر حیات اجتماعی و اقتصادی خود را بازیافت و به کانونی برای سکونت مسلمانان مبدّل گردید.[۶]

تأسیس سامراء

چون مأمون در رجب ۲۱۸ هجری درگذشت، برادرش ابواسحاق محمد، فرزند هارون، معروف به «معتصم بالله»، بزرگان و قوای نظامی را به بیعت با خود فراخواند و همگان اطاعت کردند. او از طرسوس به بغداد آمد و بر این شهر چیره گردید. معتصم از علم و ادب و درس و بحث هیچ بهره‌ای نداشت، اما وزیرش «محمد بن عبدالملک زیات» مردی فاضل بود.[۷] معتصم که خلافت را غاصبانه به دست آورده بود، به مردم ستم می‌کرد و فرمانروایی او به زور سرنیزه پابرجا بود. او چون مادرش از کنیزکان ترک بود و نیز ترکان در روی کارآمدنش مؤثر بودند و نیز به سپاهیان خود اعتمادی نداشت، غلامان ترک را وارد ارتش و تشکیلات اداری دولت عباسی نمود؛ به گونه‌ای که تعدادشان به حدود هفتادهزار نفر بالغ گردید. آنان به فرمان خلیفه لباس‌های فاخر می‌پوشیدند و از دیگر لشکریان ممتاز بودند و اجازه داشتند در خیابان‌های بغداد به حالت سواره حرکت کنند. آنان اهالی بغداد را آزار و اذیت می‌کردند و حتی برخی افراد زیر دست و پای مرکب ترکان کشته می‌شدند. برخی نیز تازیانه می‌خوردند. با ادامه این وضع، فریاد اعتراض ساکنان بغداد بلند شد و چون از ستم قوای ترک به ستوه آمدند، معتصم را تهدید کردند که اگر این سپاه را از ما دور نکنی، با تیرهای سحرگاهی با تو وارد نبرد می‌شویم. خلیفه پرسید منظورتان چیست؟ پاسخ دادند: در دعاهای خود، تو را نفرین می‌کنیم و از خداوند نابودیت را می‌خواهیم.[۸]

وقتی معتصم دید مردم از وی نفرت پیدا کرده و از مجاورتش در محنت و آزارند درصدد برآمد تا غلامان را از بغداد دور کند و خود نیز دارالسلام را ترک کند.[۹] البته به قول ابن‌اثیر خود معتصم هم از نیروهای نظامی هراس داشت و یک بار بر زبان آورده بود: «بیم آن دارم که آنان بر من شورش کنند و خونم را بریزند. میل دارم در محلی باشم که بر این لشکریان اشراف داشته باشم و اگر حادثه‌ای رخ داد، بتوانم از راه صحرا یا رودخانه دجله بر ایشان استیلا یابم.»[۱۰]

پس معتصم تصمیم گرفت تا از بغداد خارج شود. نخست به «شماسیّه» (صحرایی در مجاورت بغداد) رفت و خواست در آن‌جا شهری بنا کند، اما به دلیل مساحت کم و نزدیکی به بغداد، با مشورت یکی از وزیران رهسپار «بَرّدان» شد و چند روزی آن‌جا اقامت گزید و

مهندســان را فرا خواند. اما آن‌جا را نیز نپســندید و به جایی در شــرق دجله که «باحَمشا» نام داشــت، رفت و نقشــه شــهری را طراحی کرد؛ اما چون برای حفر انهار با مشکلاتی روبه‌رو شد، ناگزیر عازم «مَطیره» (از نواحی سامراء) گردید و مدتی در آن ناحیه اقامت داشت و نهر معروف به «قاطول» را مرکز شــهر قرار داد؛ امّا دید این منطقه زمین کم‌وســعتی دارد و شنی بودن اراضی، ســاخت بناها به دشــواری خواهد بود؛ پس به قصد شــکار بر مرکبی سوار شد وبه بیابانی از ســرزمین طیرهان که عمارتی جز کلیســای ترسایان انیسی در آن نبود، رسید. از راهبانی که در این دیر بودند پرســید نام این مکان چیســت؟ گفتند: ما در کتاب‌های پیشینیان خود خوانده‌ایم این‌جا سامراء نامیده می‌شده و شهر سام فرزند نوح بوده است و نیز به ما خبر داده‌انــد که این‌جا روزی آباد خواهد گردید. معتصم گفت: من بر بنای آن می‌کوشــم و در ایــن ناحیه اقامت می‌گزینم. پس در همان جا فرود آمد و دیر راهبان را از صاحبان آن خرید و بهایش را پرداخت.

معتصم مهندســان را فراخواند تا در جای جدید، قصرهایی بنا کنند و نظارت بر ســاخت این کاخ‌ها را به وزیران و کارگزاران خود ســپرد. ســپس برای فرماندهان، منشیان و دیگران قطعه زمین‌هایی را در نظر گرفت و مسجد جامعی برای شهر ساخت و پیرامون آن بازارهایی بنا کرد. محل ســکونت نظامیان و کارگزاران، از منطقه مســکونی مردم کاملاً جدا بود و نیز زمینه‌هایی فراهم ســاخت تا آنان در هنگام تردّد، آزاری به اهالی نرســانند و با آنان آمیزشی نداشته باشند.

شهر، دارای معابری اصلی بود که گذرها و محلات مسکونی به آنها مرتبط می‌گردید. در خیابان مشــرف به رودخانه دجله، کشتی‌ها لنگر می‌انداختند. آب آشامیدنی و نیز آب مورد نیاز امور تجاری، صنایع و حِرَفْ و نظافت و شست‌وشو از دجله تأمین می‌شد و چون احداث بناهای طرف شــرقی دجله که همان «سُرّمَن رأی» می‌باشد، به پایان رسید، پلی به سوی غرب دجله بسته شد و در آن جانب، عمارت‌ها، بُستان‌ها، باغ‌ها و مزارع پدید آمد و نهرهایی که از دجله انشعاب می‌یافت، این اراضی را مشروب می‌کرد. از هر ناحیه‌ای کسی فراخوانده شد تا کاری یا خدمتی در امور کشاورزی، باغداری، منابع آب و صنایع انجام دهد. در هر بوستانی کاخی بنیان نهاده شــد که فضاهایی برای ســکونت و آبگیرهایی داشت. قصر معتصم عباسی

در محل دیر راهبان بنا شده بود که به «دارالعامر» یا «دار الخلیفه» مشهور گردید. پادگان‌هایی که در سامراء ساخته شده بود، ظرفیت اسکان ۲۵۰۰۰۰ نفر نظامی را داشت. اصطبل‌هایی وسیع به گنجایش ۱۶۰۰۰ اسب به وجود آمد. معماران، نجّاران، هنرمندان و مهندسانی که از تمام نواحی کشورهای اسلامی به سامراء اعزام شده بودند، با مشارکت یکدیگر در ساخت کاخ‌ها، منازل مسکونی، مساجد، اماکن عمومی، معابر، انهار، بازارها و... مشارکت جدی داشتند.[۱۱] مقادیر هنگفتی چوب ساج و نخل از طریق بصره و سنگ مرمر از انطاکیه و لاذقیه به سامراء حمل گردید و شارع اعظم در امتداد دجله احداث شده بود. خزانه‌داری (بیت‌المال) و مؤسسات دولتی نیز در دارالعامه استقرار یافتند.[۱۲]

رودخانه دُجیل یکی از دو آبراه بر کرانه راست دجله بود که در شمال آن، نهر الاسحاقی قرار داشت. این آبراه در گذشته‌های دور ساخته شده بود. این نهر در مسیر خود ناحیه‌ای وسیع بین دو رودخانه دجله و فرات را آبیاری می‌کرد، اما رفته رفته از اهمیت افتاد و رو به نابودی رفت. معتصم دستور داد اسحاق بن ابراهیم، فرمانده سپاه، بار دیگر آن را حفاری کرد و از این روی نام وی بر آن ماند. بخش احیا شده نهر اسحاقی به بخش علیای آبراه قدیمی، از سرچشمه تا سامراء محدود می‌گردید و سرانجام به رود دجله می‌پیوست. ظاهراً عملکرد این آبراه تنها به شهر سامراء منحصر گشت و وقتی بغداد بار دیگر برتری خود را به دست آورد و سامراء متروک گردید، این نهر نیز اهمیت خود را رفته رفته از دست داد.[۱۳]

در سال ۲۲۷ هجری که معتصم عباسی به هلاکت رسید، سامراء به قدری آباد بود که در شکوه و جلال و جلوه‌های معماری بناها با بغداد رقابت می‌کرد. وقتی هارون واثق در ۱۲ ربیع الاول ۲۲۷ هجری به جای پدر روی کار آمد، دنبال کار معتصم را درباره سامراء گرفت. وی در ساحل دجله قصری موسوم به «کاخ هارونی» ساخت که در خاور و باختر آن، صفه‌ای بزرگ احداث کرده بود. به علاوه بارانداز و لنگرهایی برای کشتی‌هایی که از بغداد به جانب سامراء می‌آمدند، در ساحل ساخت. وی بر بازارها افزود و در محل سکونت مردم و کارگزاران حکومتی به لحاظ دوری و نزدیکی آنها به مقر امارت خلیفه، تحولاتی به وجود آورد.[۱۴]

دهمین خورشید امامت در سامراء

سیاست شوم عباسیان در برابر امام هادی علیه‌السلام همان نقشه شومی بود که مأمون در مقابل حضرت علی بن موسی الرضا و امام محمد تقی علیهماالسلام اعمال کرده بود و آن عبارت بود از نزدیک ساختن امام به دربار سامراء و محدود کردن برنامه‌های ایشان در حاشیه حکومت، تا بتوانند کاملا مراقب آن حضرت باشند و بر امور ایشان نظارتی همراه با جاسوسی و فعالیت‌های امنیتی داشته، و نیز بین آن وجود مبارک و اصحاب و شیعیانش فاصله اندازند. متوکّل از این که امام هادی علیه‌السلام نفوذ فوق‌العاده معنوی و اجتماعی در میان جامعه مسلمین داشت، از این بابت بیمناک گردید. بنابراین در پی بهانه‌ای بود تا امام را به سامراء احضار کند، تا این‌که نامه امام جمعه مدینه که عبدالله بن محمد هاشمی نام داشت، به دست متوکل رسید. در مکتوب این فرد چاپلوس و متملق و وابسته به دستگاه ستم آمده بود که اگر نیازی به حرمین شریفین مکه و مدینه داری، باید علی بن محمد الهادی را از حجاز اخراج کنی؛ زیرا او اقشاری را به سوی خویش فراخوانده و جمع کثیری از وی پیروی کرده‌اند. بیم آن می‌رود که وی با وجود این افراد و نیز سلاح و تدارکاتی که فراهم نموده، قصد انقلابی علیه دستگاه خلافت را داشته باشد.

این گونه اندیشه‌های ناروا و تحریکات سوء اطرافیان، متوکل را برانگیخت تا یحیی بن هرثمه را مأمور کند تا وسایل جلب و دعوت امام را از مدینه به سامراء به وجود آورد. امام با وجود این‌که از رفتن به سوی عراق سخت ناراحت بود، به همراه اهل خانه‌اش مدینه را ترک نمود. کاروان نورانی حضرت طی طریق می‌کرد تا آن‌که به یاسریّه، در حوالی بغداد رسید. اسحاق بن ابراهیم ظاهری حاکم بغداد دید که اهالی شهر و حوالی آن، همه مشتاق دیدار با حضرتند و خواستار خشنودی امام می‌باشند. امام پس از توقفی کوتاه در دارالسلام، این دیار را ترک فرمودند و آهنگ سامراء کردند. فرزند هرثمه به محض ورود به این شهر نزد متوکل رفت و از حالات معنوی، ورع، زهد و خلق و خوی ملکوتی امام سخن گفت و گزارش داد که منزل حضرت را مورد بازرسی قرار دادم، اما جز قرآن و دعا و کتاب‌های علمی چیزی نیافتم. در ضمن میزان هراس مردم مدینه را بر جان امام یادآور گردید.[15] متوکل به منظور ارضای هوس توهّم‌آلود خود مبنی بر تحقیر امام، فرمان داد تا امام دهم را نخست

در خانه «صعالیک» که سرای بیچارگان و گدایان بود، اسکان دهند. صالح بن سعید در آن‌جا به دیدار امام مشـرف شـد و با دیدن این وضع متأثر گردید و خطاب به حضرت عرض کرد: گویا می‌خواهند نور شما را خاموش کنند که در چنین کاروانسرای مخروبه و زشتی جای‌تان داده‌اند! امام با نظر لطف و محبت به وی نگریست و با نشان دادن کرامتی، اندوه او را برطرف ساخت.[۱۶]

وقتـی متوکل فروغ دهم امامت را بر اقامت در سـامراء مجبور سـاخت، امام خانه‌ای از دلیل بن یعقوب نصرانی خرید تا با خانواده‌اش در آن سـاکن گردد. این همان منزلی اسـت که حضرت تا آخر عمر در آن سـاکن بود و پس از شـهادت در آن دفن گردید. سـپس در کنار مزار آن حضرت امام حسـن عسـکری علیه‌السلام، نرجس‌خاتون علیهاالسلام (مادر مکرمه حضرت امام مهدی(عج)) حکیمه‌خاتون دختر امام جواد علیه‌السلام، سوسـن مادر امام هادی علیه‌السلام و سرانجام حسین بن علی الهادی به خاک سـپرده شدند. امام هادی علیه‌السلام حدود ۲۱ سال در سامراء اقامت داشتند و به دلیل شـدت اختناق دوره متوکل، حتی در خانه خویش زیر فشـار بودند.[۱۷] صقر، فرزند ابی‌دلف می‌گوید: وقتی خبر تبعید امام هادی را شنیدم، از بغداد به سامراء رفتم تا از پیشوای خود اطلاعی بیابم. نخسـت با زراقی، دربان متوکل روبه‌رو شـدم تا اجـازه دهد وارد منزل حضرت گردم. از من پرسید چه کار داشتی که به سامراء آمدی؟ اگر می‌خواهی آقا را زیارت کنی، همین جا توقف کن. سـپس به یکی از خدمه دسـتور داد تا مرا به حجره‌ای که امام در آن محبـوس بود، راهنمایی کند. هنگامی که به محضر نورانی امام شـرفیاب گردیدم، دیدم حضرت بر روی حصیری نشسـته‌اند و گودالی در برابرشان قرار گرفته است. پرسش‌هایی را مطرح نمودم که امام پاسـخ دادند و در پایان فرمودند: پیش از این توقف ننمائید و بازگردید که من نسبت به امنیت و آرامش شما اطمینان ندارم.[۱۸]

وقتی درباره امام دهم نزد متوکل سـعایت کردند و بـه دروغ گزارش دادند که در منزل حضرت سـلاح و مکتوبات و امور دیگری نگاه‌داری می‌شـود که از ارتباط ایشان با شیعیان حکایت دارد، به فرمان متوکل گروهی شـبانه و ناگهانی به منزل امام در سامراء هجوم بردند. مأموران امام را در اتاقی دربسـته یافتند که فرشـی جز ریگ‌های بیابان نداشت و امام مشغول راز و نیاز با خداوند و تلاوت آیاتی از قرآن بود.[۱۹]

امام هادی علیه‌السلام در هنگام اقامت در سامراء به ظاهر زندگی آرامی داشتند، اما متوکل جز نظارت‌های کلی، قصد داشت تا حضرت را با متصل ساختن به حلقه درباریان، کاملاً کنترل کند و به تصور باطل خویش، صلابت معنوی و ابهت ملکوتی امام را از بین ببرد. متوکل اصرار فراوانی داشت که امام هادی علیه‌السلام را به مجالس بزم خویش بیاورد تا پیروان ایشان را پراکنده سازد. اما به رغم این حرکات ایزایی، شخصیت امام در سامراء به قدری باشکوه و جلال بود که تمام اقشار حتی کارگزاران عباسی به مقامش احترام می‌گذاشتند و ناخواسته در برابرشان تعظیم و تکریم می‌نمودند. متوکل از این وضع خشنود نبود و در روزهای پایانی زندگی خود قصد داشت تا امام را به شهادت برساند. ابن‌ارومه می‌گوید: وقتی به سامراء آمدم تا با حضرت دیداری داشته باشم، متوجه شدم که متوکل، امام هادی علیه‌السلام را به دست سعید حاجب سپرده است و او می‌خواهد امام را به قتل برساند؛ اما تنها دو یا سه روز بعد بود که با پیش‌گویی حضرت، این خلیفه شبانه و در بستر استراحت خود مورد یورش ترکان قرار گرفت و به هلاکت رسید.[20]

با آن‌که شمار شیعیان در عصر امام هادی علیه‌السلام بسیار بود و آنان مشتاق فراگیری معارف الهی از حضرت بودند، اما به دلیل سخت‌گیری خلفای عباسی، عمده استفاده شیعه از محضر آن امام همام، به واسطه اندکی از رجال اصحاب و مقربان ایشان صورت گرفت؛ زیرا علاقه‌مندان به آن وجود مبارک، جز در خفا و به صورت سرّی و با رعایت تقیه قادر نبودند با آن بزرگوار تماس برقرار کنند.

امام همواره در سامراء ساکن بود تا این‌که در جمادی الاخر ۲۵۴ هجری به وسیله زهر معتز عباسی مسموم گردید و به شهادت رسید. این خلیفه عباسی برادر خود احمد بن متوکل را فرستاد تا در کوی معروف به «شارع ابواحمد» بر حضرت نماز بگذارد، اما شدت ازدحام مردم و صدای ناله و افغانشان به قدری گسترش یافت که ناگزیر پیکر مطهر امام را به خانه‌اش بازگرداندند و در همان‌جا با عزّت و شکوه فراوان دفن کردند. البته پیش از آن‌که مأموران دولت عباسی برسند، فرزند برومند آن حضرت، امام حسن عسکری علیه‌السلام در جاده‌ای مقابل منزل موسی بن بغا، بر بدن پدرش نماز گزارده بود.[21]

پرتوافشانی امام حسن عسکری علیه‌السلام در سامراء

امـام یازدهم در ربیع الثانی ۲۳۲ هجری در مدینه دیده به جهان گشـود و در حالی که چهار سـال و چند ماه از عمر ایشـان سپری شـده بود، همراه والدش روانه سامراء گردید[۲۲] و چون در این شـهر در محل استقرار نیروهای نظامی و لشـکریان عباسی اقامت داشتند، به عسکری شهرت یافته‌اند. ۲۲ ساله بود که امام هادی علیه‌السلام به شهادت رسید و مدت امامتش پس از والدش ۶ سـال و عمر شریفشان ۲۸ سال بوده است. دوران کوتاه امامت آن حضرت با حکمرانی سه خلیفه عباسی (معتز، مهتدی و معتمد) مقارن بود. در حکومت معتز حدود هشتاد نفر از علویان که در حجاز قیام کرده بودند، دسـتگیر و به سـامراء انتقال داده شدند. در این دوران شیعیان در رنج و فشار بودند و در نامه‌ای که به امام حسن عسکری علیه‌السلام نوشتند، از این اوضاع شکایت کردند. امام فرمودند تا سـه روز دیگر فرجی حاصل خواهد شد و پیش‌بینی حضرت به وقوع پیوست و سپاهیان ترک، معتز را از خلافت عزل کردند و او را در سردابی محبوس نمودند تا به هلاکت رسید. مهتدی که پس از وی روی کار آمد، رفتاری منافقانه داشت و مدتی امام را زندانـی کرد و حتی به قتل آن حضرت تصمیم گرفته بود که خدای متعال خودش را هلاک کرد و معتمد جانشـین او گردید. این خلیفه عیاش، سـتمگر و خلافکار، امام را به شـهادت رساند و عده‌ای از علویان را نیز به طرز فجیعی کشت.[۲۳]

امام حسـن عسکری علیه‌السلام در سامراء توسط عوامل حکومتی زیر نظر بودند و کمتر شیعیانی می‌توانسـتند با ایشان ارتباط بگیرند. یکی از یاران امام یازدهم می‌گوید: ما در محله عسکر و در هنگامی که امام می‌خواست به مقر حکومت عباسی برود، اجتماع کرده بودیم که نوشته‌ای بدین مضمون از حضرت به ما رسـید: «کسی بر من سـلام نکند؛ حتی به من اشاره‌ای نشود؛ شما بر خود ایمن نمی‌باشید.» این نمونه‌ها نشان می‌دهد که روابط امام با اصحاب و یارانش به شدت کنترل می‌شد و به همین دلیل شیعیان حضرت درصدد بودند تا در موقعیت‌های ویژه‌ای با امام تماس برقرار کنند.[۲۴]

امام حسـن عسـکری علیه‌السلام علی‌رغم جوانی، به دلیل آراسـتگی به فضایل و مکارم معنوی و برخـورداری از علوم و معارف اسـلامی و نیز اعتقاد شـیعیان به مقـام امامت آن حضرت، با وجود اختناق سیاسـی عباسـیان، در سامراء مورد توجه اقشـار گوناگون، حتی کارگزاران

حکومتی، افراد کشـوری و لشکری بودند. منابع روایی، تاریخی و رجالی مواردی از جایگاه علمی و ملکوتی امام در این دیار برشـمرده‌اند و دوست و دشـمن درباره فضایل امام سخن نیکو بر زبان می‌آورند. خادم حضرت می‌گوید: روز رفتن امام به دارالخلافه در سامراء، شور و هیجان ویژه‌ای در میان ساکنین این شهر به وجود آمد و معابر بزرگ آکنده از افرادی بود که بر مرکب‌های خود سـوار بودند. وقتی امام از جلوی آنان می‌گذشـتند، تمام آن صداها و ولوله‌ها خاموش می‌گردید. وقتی از قضات، فقها، منشـیان، اُمرا، فرماندهان لشکرها درباره بزرگ اهل‌بیت علیهم‌السلام پرسـیده می‌شـد، همه در نهایت شکوه و عظمت ایشان را بر تمام علویان مقدم می‌دانستند و می‌گفتند: او امام شیعیان است.[۲۵]

عبیدالله بن خاقان، وزیر معتمد عباسی که در سامراء مستقر بود، می‌گوید: اگر خلافت از بنی‌عباس جدا شود، کسی از هاشمیان به جز امام عسکری علیه‌السلام لایق این مقام نخواهد بود. احمد فرزنـد عبیدالله بن خاقان که از مخالفان اهل‌بیت و فردی منحرف و ناصبی بود، می‌گوید: در شـهر سـامراء من انسانی چون حسـن بن علی بن محمد الرضا در جلالت، جود و منزلت نزد فامیل، اُمرا و تمامی بنی‌هاشـم ندیدم. نه‌تنها این افراد بلکه تمام وزیران، فرماندهان لشـکر و دیگر مردم آن حضرت را بر دیگر بزرگان مقدم می‌داشتند.[۲۶]

امام حسـن عسـکری علیه‌السلام بخشـی از عمر کوتاه خود را در سـامراء، در زندان بنی‌عباس گذراندند. مکان حبس امام در زمان مهتدی عباسـی قلعه جوسـق بوده اسـت. رفتار امام در زنـدان باعث تحـول در حالات و رفتار دیگر زندانیان می‌شـد. صالح بن وصیف از مأموران عباسی که موظف بود بر امام سخت‌گیری کند، می‌گوید: دو نفر را که از بدترین افراد بودند، مأمور نمودم تا مراقب امام در زندان باشـند؛ اما آن دو در عبادت و مداومت بر نماز، ذکر و دعا به مقامات والایی رسیدند.[۲۷]

امام بار دیگر در زمان معتمد عباسی زندانی شد. علی بن جرین که زندانبان حضرت بود، در پاسخ معتمد می‌گوید: حسن بن علی علیه‌السلام روزها را روزه‌دار است و شب‌ها را مشغول اقامه نماز. «علی بن بارمش» که بر خاندان عترت سخت‌گیر بود، زمانی مأمور کنترل حالات امام در زندان گردید، اما تحت تاثیر حالات معنوی حضرت، موضع‌گیری او درباره اهل‌بیت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اصلاح گردید.[۲۸]

سـرانجام معتمد عباسـی که دید توجه اقشـار گوناگون به امام یازدهم روزبه‌روز بیشـتر می‌شـود و حبس، اختناق و مراقبت‌های ویژه درباره ایشـان اثر معکوس دارد، در روز جمعه هشـتم ربیع الاول ۲۶۰ هجری امام را به شـهادت رسـاند. معتمد می‌خواست به مردم سامراء وانمود کند از امام فرزندی باقی نمانده اسـت تا شیعیان از وجود امام بعدی مأیوس گردند و در پنهان هم مأمورین را موظف ساخت که در اطراف به جست‌وجو بپردازند تا اگر به فرزند امام دست یافتند، او را دستگیر کنند. اما خدای متعال حضرت قائم آل محمد(عج) را از دید ستمگران مصون نگاه داشت و آن وجود مبارک، به هنگام شهادت پدر، در حیاط خانه ظاهر گردیـد و چون جعفر کذّاب خواسـت بر پیکر پدرش نماز بخوانـد، او را کنار زده، خود بر جنازه امام یازدهم نماز گزارد.[۲۹]

هنگامی که امام یازدهم به شهادت رسید، سامراء یکپارچه غرق در سوگ و ماتم گردید و فریـاد سـاکنین آن به گریه و ناله بلند شـد. بازارهـا و محل کسـب و کار تعطیل گردید و بنی‌هاشـم، کارگزاران عالی‌رتبه، علما و مشـاهیر وقت، قاضیان، کاتبان، ادیبان و منشی‌ها فعالیت‌های خود را رها کردند و به سوی منزل امام حرکت نمودند و در مراسم تشییع و تدفین حضرت که با عزّت و شکوه فراوانی صورت گرفت، شرکت کردند.[۳۰]

حرم عسکریین سامراء از دیروز تا امروز

آن هنگام که معتصم عباسـی بنای شـهر سامراء را آغاز کرد، خانه دلیل بن یعقوب را بنا نهاد که در میان سـران منشـیان دربار آن زمـان، نامدار بوده. «دلیل» این خانـه را به حضرت امام هادی علیه‌السلام فروخت. منزل مزبور وسـعت بسیاری داشـت. چون امام هادی و سپس امام حسن عسکری علیهماالسلام به شهادت رسیدند، در منزل مزبور دفن گردیدند. مزار سمانه، مادر امام هادی علیه‌السلام و همسر آن حضرت حدیثه یا سـلیل (سوسن)، حکیمه خواهر امام دهم، نرجس‌خاتون مادر امام مهدی علیه‌السلام و حسـین برادر امام حسـن عسـکری علیه‌السلام نیز در این مکان می‌باشـد. چون در اطراف این منزل، پادگان نظامی بود، شـیعیان و محبان آل رسـول مخفیانه و با حالت اسـتتار به زیارت این مزارهای شـریف می‌شـتافتند. آنـان از پنجره‌ای که رو به خیابان باز می‌شـد، مراقد یاد شـده را زیارت می‌کردند و داخل خانه نمی‌شـدند. البته تولیت بارگاه در دسـت شیعیان بود و امام حسن عسکری علیه‌السلام خادمی داشت که هر بخش از این خانه که دچار خرابی

می‌گردید، مرمت و آباد می‌کرد. این وضع تا ۳۲۸ هجری که پایان عصر غیبت صغری است ادامه داشت.[۳۱]

ابومحمد الحسن، مشهور به «ناصرالدوله»، فرزند ابی العوجا عبدالله آل حمدان، اولین فرمانروای شیعه بود که حرم و گنبدی بر مزار امام دهم و یازدهم ساخت. وی به گرد شهر سامراء حصاری کشید و منازلی در اطراف این آستان مقدس ساخت و شیعیان را به سکونت در جوار حرم شریف تحریض و تشویق نمود؛ اما به دلیل نزاع خشنی که بین وی و برخی امیران آل بویه روی داد، بسیاری از برنامه‌های عمرانی سید حمدانی ناتمام باقی ماند.[۳۲]

در ۳۷۷ هجری ابی الحسین احمد بن بویه، مشهور به «معزالدوله دیلمی» حکمران آل بویه، پس از غلبه بر ناصرالدوله و بستن پیمان صلح بین او و حاکم حمدانی، وارد سامراء شد و برای آبادی حرم عسکریین علیهما السلام سرمایه‌ای هنگفت اختصاص داد. گنبد مجللی بر مزار آن دو امام همام بنا کرد و حرم باشکوهی اطراف مرقد مطهر ساخت. به فرمان وی ضریحی با چوب ساج ساخته و بر مزار مقدس نهادند. حقوق ماهانه‌ای نیز برای خادمان این آستانه مشخص کرد و تمام کارهای نیمه‌تمام ناصرالدوله را به اتمام رساند. پس از وی، عضدالدوله دیلمی تمام این بناها را خراب کرد و طبق نقشه‌ای منظم و حساب شده آستانه سامراء را بنا نهاد و از سال ۳۶۷ تا ۳۷۲ هجری (سال وفاتش) عمارتی باعظمت بر مزار عسکریین علیهما السلام ساخته شد که تا سال‌های اخیر بسیاری از بخش‌های آن پابرجا بود. وی منازلی در اطراف حرم ساخت و برای آبادانی و تأمین امکانات رفاهی، خدماتی و ارتباطی سامراء کوشید. مستمری قابل توجهی برای خادمان آستان مذکور، تعیین کرد این تلاش‌های باارزش باعث شد که شیعیان و شیفتگان اهل‌بیت علیهم السلام از شهرها و نواحی گوناگون رو به سامراء آورند و در این شهر ساکن گردند.[۳۳]

یکی از رویدادهای مهم در پایان حکومت آل‌بویه و ابتدای روی کار آمدن سلجوقیان، قیام ابوالحارث بن ارسلان در عراق است. او که از میان قبایل کرد شبانکاره‌ی استان فارس برخاسته بود، علیه خلفای عباسی قیام کرد و بغداد را به تصرف درآورد؛ ولی پس از استیلا بر مناطق گوناگون عراق در سال ۴۴۵ هجری دستور داد تا بارگاه امام دهم و یازدهم به طور اساسی تعمیر گردد. گنبد مرقد بازسازی و صندوق روی قبر تعویض گردید و دو ضریح برای قبر آن دو امام بزرگوار تدارک دیده شد. به سال ۴۹۵ هجری سلطان برکیارق سلجوقی

توسط وزیر خود مجدالدوله درب‌های آستانه را تعویض کرد و تعمیراتی در صحن شریف و گنبد مطهر انجام داد. به سال ۶۰۶ هجری خلیفه عباسی، ابوالعباس احمد بن حسن بن یوسف بن احمد معروف به الناصرالدین لله (متوفا ۶۲۲ ق) تعمیرات اساسی در آستان سامراء انجام داد. در ۶۴۰ هجری به دلیل وقوع آتش‌سوزی در حرم مطهر، ضریحی که بساسیری به حرم اهدا کرده بود، از بین رفت. سپس خلیفه عباسی المستنصر بالله خسارات را جبران کرد و در مرمت این بارگاه مقدس کوشید و دو ضریح با جلوه‌های هندی به آن اهدا کرد. شیخ حسن ایلکانی جلایر در ۷۴۰ قمری تعمیراتی در گنبد و گلدسته‌های حرم و رواق‌های مطهر انجام داد و ضریح مطهر را تزئین کرد و در خارج از شهر سامراء محلی را به دفن اموات اختصاص داد.[۳۴]

شاه اسماعیل صفوی هدایای ارزنده‌ای به بارگاه سامراء اهدا کرد و حرم و رواق‌های آن را با فرش‌های ابریشمی مفروش ساخت. قندیل‌هایی از طلا و نقره نیز به این آستان تقدیم کرد و دستور تعمیرات آن را صادر نمود. وی شش صندوق خاتم با جلوه‌های هنری و در نهایت ابداع و استواری به مراقد عسکریین علیهما السلام اختصاص داد. هنگامی که به سال ۱۱۰۶ق آتش‌سوزی در حرم سامراء اتفاق افتاد، شاه سلطان حسین صفوی تعمیرات وسیعی در این بنای مقدس انجام داد. کف حرم شریف و صحن را با سنگ مرمر مفروش ساخت و ضریحی فولادی به حرم مطهر اهدا کرد و صندوق مطهر را تعمیر نمود.[۳۵]

در ۱۱۵۶ق نادرشاه تعمیراتی در آستان سامراء انجام داد و همسرش رضیه بیگم، دختر شاه سلطان حسین صفوی کاشی‌کاری‌های صحن و گنبد مطهر را ترمیم نمود. در آغاز قرن سیزدهم هجری احمدخان برمکی آل دنبلی از امیران آذربایجان، عمران بناهای زیارتی سامراء را آغاز کرد و فرزندش حسین‌خان کار او را به انجام رساند. شیخ عبدالحسین تهرانی، معروف به «شیخ العراقین» (متوفا ۱۲۸۶ق) که وصی بر ثلث ماترک امیرکبیر، صدر اعظم ایران بود، به سال ۱۲۶۸ق بخشی از این اموال را به توسعه حرم سامراء اختصاص داد. ضریحی نقره‌ای بر مزار مقدس نهاد و به همّت او گنبد آستانه طلاپوش شد و صحن، گلدسته‌ها و سرداب مقدس کاشی‌کاری گردید. متاسفانه برخی افراد این تلاش‌ها را به ناصرالدین شاه قاجار نسبت داده‌اند.

در عصر مرجع عالی‌قدر شـیعیان، میرزای مجدّد شـیرازی، مقارن با اوایل قرن چهاردهم هجری، حرم و رواق‌های عسـکریین علیهما السلام آیینه‌کاری شـد و سـنگ‌های کف صحن شریف ترمیـم گردیـد. در ۱۳۸۰ق حـاج علی اصفهانـی کهربائـی از بازرگانان خوشـنام کربلا، فعالیت‌های عمرانی وسیعی در این آستان مقدس آغاز کرد که اولین آن‌ها نصب ضریح نقره و طلای مزار مطهر بوده اسـت. در ۱۳۸۷ق هر دو گلدسته آستانه به هزینه شخصی این تاجر خیّر تذهیب گردید. وی با خریدن خانه‌های ضلع شـمالی و شـرقی حرم، این آستان مقدس را توسعه داد.[۳۶]

در سـال‌های اخیـر آسـتان عظیم عسـکریین علیهما السلام در کانون مرکزی شـهر سـامراء واقع اسـت. اصل بنا مربـوط به عصر آل بویه اسـت کـه در ادوار تاریخی بعـد تغییراتی در آن صـورت گرفته اسـت. ضریح، صنـدوق مطهر، گنبد طلایـی، آیینه‌کاری‌هـا، گچ‌کاری‌ها و کاشـی‌کاری‌ها از آثار هنرمندان ایرانی اسـت. حرم مطهر علاوه بـر گنبد بزرگ طلایی، دارای رواق‌های متقارن و متحدالشـکل می‌باشـد. در مقابـل درب جنوبی حرم مطهر، ایوان وسـیع مستطیل شـکل سرتاسری واقع اسـت که دیوارهای آن کاشـی‌کاری شده است. در منتهی الیه شـرق و غرب این ایوان دو گلدسـته طلاپوش دیده می‌شـده است. صحن وسیع عسـکریین علیهما السلام در واقع متشـکل از سـه صحـن مرتبط به یکدیگر اسـت کـه بزرگ‌ترین آن‌هـا صحن الهادی والعسـکری نام دارد. صحـن دوم به نام مصلّی و صحن سـوم با عنوان غیبة معروف است.[۳۷]

در دو یورش تروریسـتی و عملیات بمب‌گذاری که یکی در ۳ اسفند ۱۳۸۴ و دیگری در ۲۳ خرداد ۱۳۸۶ توسـط گروه‌های منحرف و تکفیری صورت گرفت، گنبد بزرگ و زیبای آسـتان مقدس سـامراء به طور کامل و بخش‌های عمده از گلدسـته‌ها تخریب گردید و این مکان مقدس به شـدت آسـیب دید تا آن‌که عملیات نوسازی این حرم توسط ستاد بازسازی عتبات عالیات آغاز شد و سرانجام پس از چند سال ساخت گنبد طلایی پایان یافت؛ گنبدی که مسـاحت آن نزدیک به ۱۲۰ متر مربع اسـت. سـاخت ضریح مطهر در قم انجام گرفته و صندوق مطهر در شیراز ساخته شده و شش درب طلایی حرم نیز آماده شده است.[۳۸]

سرداب مُقدّس

سـرداب در بخش شـمال غربی صحن حرم عسـکریین قرار دارد. این مکان مبارک، بخشی از خانه امام هادی علیه‌السلام بوده اسـت که آن حضرت و فرزندش امام حسـن عسکری و حضرت حجةبن الحسن علیهماالسلام در آن اقامت داشته‌اند. این فضا در واقع سرداب نبوده، بلکه صحن خانه‌ای مسـکونی بوده که با گذشـت زمان، به سـرداب مبدّل گردیده است و شیعیان آن را به همان شـکل قدیمی حفظ کرده‌اند و تا سـال ۱۲۰۲ قمری به همین صورت بود. چون ملک مؤید احمدخان برمکی آل دنبلی متصدی امور آن گردید، در این مکان مقدس تحولاتی به وجود آورد و از سـوی شـمال غربی صحن مطهر دربی به سوی آن گشود و درب قدیمی را که از پشـت آستانه عسکریین علیهماالسلام باز می‌شد، مسـدود کرد. همچنین گنبدی برای سرداب احداث کرد و آن را کاشـی‌کاری نمود. پس از ورودی سرداب، دری وجود دارد که تاریخ ساخت آن ۶۰۶ قمری است.

در اعصار گذشـته، برخی خادمان وقتی شـوق شـیعیان را درباره سرداب مقدس دیدند، از خاک آن برداشـته و به ایشان می‌فروختند و ادامه این کارشان باعث گردید تا حفره‌ای به اندازه دو پله در آن‌جا به وجود آید که شـیخ عبدالحسـین تهرانی آن را پر کرد، اما عده‌ای برای رسـیدن به مطامع خود، دوباره به حفاری آن پرداختنـد و آن را چاه امام زمان نامیدند. این کارها از حیله‌های خادمان گذشـته و نتیجه جهل ایشان بوده است. علما و دانشوران باید مراقب باشند که علف‌های هرز خرافات در بوستان اعتقادات پاک شیعه نروید.[۳۹]

سامراء پایگاه شیعیان و علویان

از زمانی که امام هادی و امام حسـن عسکری علیهماالسلام در سـامراء ساکن بودند، تشیع در این شهر پایدار و فعال بوده است؛ حتی بسیاری از شیعیان نواحی دیگر به منظور حل پرسش‌های دینی و شـرعی و یافتن راه حلّی برای رفع مشـکلات سیاسی و اجتماعی‌شان به سامراء می‌آمدند و با شـیوه‌های گوناگون با امام دهم و یازدهم ارتباط برقرار می‌کردند و رفته رفته در این شهر ساکن می‌شدند.

از شـواهد ظهور تشـیع در سـامراء مطلبی اسـت که ابن واضح یعقوبی درباره سال ۲۵۴ هجری و هنگام شهادت امام علی النقی علیه‌السلام آورده است:

بر بدن امام هادی علیه‌السلام در شـارع ابی‌احمد نماز گزاردنـد. وقتی بر اجتماع مردم افزوده شـد و ازدحام شـدیدی به وجود آمد و سـوگواری آنان با ناله و ضجه همـراه گردید، پیکـر آن حضرت را به سـوی منزل ایشـان بازگرداندند و در همان‌جا به خاک سپردند.[۴۰]

بارقـه نورانـی بارگاه عسـکریین علیهماالسلام نیز جاذبه‌ای بسـیار قـوی برای علویان و شـیعیان و علمـای شـیعه بـه وجـود آورد تا به ایـن منطقه هجـرت کننـد. عـده‌ای از علویانی که قیام‌هایـی را رهبـری کردند، دسـتگیر و در سـامراء محبوس شـدند تا آن‌که به شـهادت رسیدند.

تشـیع همواره با گام‌های استوار در سامراء در حال تکاپو و تثبیت هویت علمی، فرهنگی و ادبی خود بود تا آن‌که ایوبیان با تفکر افراطی و دیدگاه‌های متعصبانه زمام امور مسـلمانان را در دسـت گرفتند. آنان با شـیعیان در سامراء به جنگ برخاسـته و در صدد سرکوبی آنان برآمدند. پس از گذشت چند قرن، این برخورد خشن توسط دولت عثمانی ادامه یافت. فشار سیاسـی عثمانیان بر شـیعیان ساکن در سـامراء به قدری شـدید و نگران‌کننده بود که باعث شـد علمای شـیعه از این منطقه به نواحی دیگر کوچ کنند و فعالیت‌های علمی و آموزشـی آنان در سـامراء با رکود مواجه گردد. شیعیان ساکن سـامراء نیز ناگزیر شدند از جوار حرم عسـگریین علیهماالسلام به نقاط دیگر متواری و پناهنده گردند. شیخ سـماوی گوشه‌هایی از جنایات کارگزاران عثمانی را در سامراء گزارش کرده است.[۴۱]

در میان سلاطین عثمانی، سلطان مراد چهارم پیش از دیگر سلاطین این سلسله در سرکوبی علویان، علما و شیعیان سامراء، کوشید. در سال ۱۱۰۶ق فتنه بزرگی از جانب عثمانیان در این دیار به راه افتاد و لشـکریان آنان به قتل عام پیروان مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام پرداختند؛ به گونه‌ای که دیگر حتی یک نفر در سامراء باقی نماند. این جنایتکاران آستانه عسکریین علیهماالسلام را عمدا به آتش کشیدند. هنگامی که این خبر وحشتناک به دربار صفویه رسید، سلطان وقت، جمعی از علما و اعیان را به سامراء گسیل داشت تا با پی‌گیری آنان، ضایعات به وجود آمده و خرابی‌ها ترمیم گردد.[۴۲]

میرزا فخرالدین احمدخان، فرزند مرتضی قلی‌خان از امیران دنبلی، بر رواج مذهب تشیع و حمایت از علویان و شیعیان اهتمام فراوان داشت. ایشان برای احیای سامراء گام‌های مؤثری برداشت و در تعمیر و تجدید بنای آستان مقدس عسکریین علیهما السلام اقدامات اساسی انجام داد؛ چنان‌که صحن، رواق، ایوان، حرم، دو گنبد، سرداب، مسجد و حمام عمومی از آثار او به شمار می‌آید. وی برای پی‌گیری این امور، میرزا محمد شفیع مستوفی الممالک را با مبالغی قابل توجه به سامراء اعزام نمود. شیخ محمد آل‌سلمان و نیز فرزندش شیخ زین‌العابدین کاظمی آل‌سلماسی نیز بر برنامه‌های او در سامراء نظارت می‌کردند. وقتی احمدخان در نبرد با کریم‌خان زند همراه پسر بزرگ برادر خود کشته شد، پیکرش به سامراء حمل گردید و پس از تشییعی باشکوه با حضور علمای اعلام، علویان و قاریان قرآن در یکی از رواق‌های حرم مطهر، نزدیک سردابی که ساخته بود، دفن گردید.[۴۳]

هجرتی بابرکت

سامراء در اواخر قرن سیزدهم هجری به لحاظ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اوضاع پریشان و آشفته‌ای داشت. شیعیانی که قصد زیارت این حرم مقدس را می‌نمودند، در هنگام ورود به این دیار و نیز هنگام ترک سامراء مراقب و خوفناک بودند تا مبادا گرفتاری برای‌شان به وجود آید؛ زیرا از شر عده‌ای اوباش هیچ‌گونه تأمین مالی و جانی نداشتند. آنان ضمن غارت اموال و دارایی و ملزومات زائرین، به ایشان لطمات و صدمات فراوانی وارد می‌کردند. شیعیان اندکی در جوار حرم عسکریین علیهما السلام زندگی می‌کردند که از بسیاری امکانات رفاهی، خدماتی و اجتماعی محروم بودند و در عین حال امنیت جانی هم نداشتند و دچار رقابت‌های خشن عشایر، تعصبات قومی و نزاع‌های قبیله‌ای بودند و نسبت به معارف قرآن و عترت و فرهنگ اهل‌بیت علیهم السلام جاهل بودند.

آستان مقدس سامراء با آن سابقه درخشان و تابناک، در حاشیه قرار گرفته بود و صرفا به عنوان شهری تاریخی از آن سخن می‌گفتند و گویا در دست افرادی با مذهب افراطی به اسارت درآمده بود. گرد و غبار غریبی بر بقعه و بارگاه عسکریین علیهما السلام نشسته و شیعیان از این بابت رنج می‌بردند.[۴۴] در ۱۲۹۰ قمری میرزای شیرازی که از نظر علم و تقوا، فرزانگی، هوشیاری و فراست، شرح صدر و فروتنی در میان فقهای عتبات عراق و زعمای حوزه

نجف اشــرف در اوج قرار داشــت، به همراه عده‌ای از مقربان و شاگردان شایسته و برجسته عازم ســامراء شــد. بزرگان حوزه نجف تصــور می‌کردند که میرزا برای زیــارت عازم این شــهر شده اســت، ولی چند ماه که می‌گذرد و میرزا از ســامراء بازنمی‌گردد، آنان به سامراء می‌رونــد و دلیل این امر را از ایشــان جویا می‌شــوند. میراز به آنهــا می‌گوید که در تصمیم خود اســتوار اســت و می‌خواهد در این شــهر بماند. به تدریج شــیفتگان این مرجع والاتبار به منظور اســتفاده از محضرش به ســوی ســامراء حرکت کردند. رفته رفته سامراء چهره‌ای تازه به خود گرفت و پذیرای ســیل مهاجران، اعم از علما و مردم عادی شــد. درس میرزای شــیرازی رونق گرفت و این تکاپوی آموزشی و علمی بر سیمای اجتماعی، و اقتصادی شهر اثر گذاشت.[۴۵]

وقتی علامه بزرگ و زعیم عالی‌قدر میرزا محمدحسن شیرازی در سامراء ساکن گردید، تشــیع نشاط، جنبش و تحرک خود را بازیافت و جمعیتی از اقشار گوناگون شیعیان در جوار بارگاه عسکریین علیهما السلام اقامت گزیدند و در حالی که در فترتی نسبتا طولانی تشیع در این ناحیه گرفتار زوال و گمنامی شــده بود، از آن پس در میان قبایل جنوبی که مقیم دو ســاحل دجله بودند و نیز در آبادی‌ها و دهکده‌های جنوب شرقی سامراء و نواحی بین سامراء و بغداد تشیع به طرز جالب و باشکوهی راه یافت.[۴۶]

ورود میرزا به دیار عســکریین علیهما السلام، باعث شــد تا سامراء از حیات علمی، معرفتی و فکری برخوردار گردد. مرحوم حرزالدین می‌گوید:

> هجرت به سامراء، در آن ایام در ردیف مهاجرت طلاب به نجف اشرف متداول گردید و تدریس دروس مقاطع گوناگون مقدماتی، متوســطه و عالی، علاوه بر درس میرزا فراوان شد.[۴۷]

به قول رجال نگار بزرگ معاصر و مورخ شهیر شیعی، سید محسن امین: در این روزگار، مرکز علمی به سامراء انتقال یافت.[۴۸] در نتیجه سامراء به کانون تعلیم و تربیت بزرگان دانش، ادب، حدیث و حکمت مبدّل شــد و بسیاری از نوابغ و استوانه‌های علم، معرفت و سیاست از این حوزه برخاســتند؛ نامدارانی چون: آخوند خراسانی، میرزای نائینی و شیخ فضل‌الله نوری، که علاوه بر آراستگی به علم و تقوا، در عرصه‌های ستیز با استبداد و شکل‌گیری خیزش‌های

مذهبی و سیاسی علیه حکام ستمگر منشأ اثر گردیدند. بزرگانی چون: شهیدآیت‌الله سید حسن مدرس، میرزا محمدتقی شیرازی و سید عبدالحسین لاری که در این حوزه تربیت شده بودند، در نبرد با استعمار و جرثومه‌های فساد و تباهی در خط مقدم قرار گرفتند. برخی شخصیت‌های پرورش یافته در مکتب سامراء نمونه‌های بارزی از تقوا و زهد و عرفان راستین به شمار می‌آمدند؛ ضمن این که در آسمان فقاهت درخشندگی ویژه‌ای داشتند؛ مثل ملا فتحعلی سلطان‌آبادی، میرزا محمد عسکری تهرانی و سیّد محمود طباطبایی فشارکی زواره‌ای، مرحوم شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم نیز شاگرد میرزای شیرازی می‌باشد. برخی چون میرزا حسین نوری در روزگاری که تهاجم فرهنگی استعمارگران توفان مخرّبی به وجود آورده بود، در سنگر قلم، منشأ خدمات ارزشمندی گردیدند و برای خنثی نمودن این هجوم سیاه، کوشیدند.[۴۹]

مرحوم میرزای مجدّد در این هجرت چندین هدف را پی گرفت؛ از جمله:

۱. توجه شیعیان دیگر نواحی جهان اسلام به سامراء و تحریض آنان برای اقامت در سامراء؛

۲. ترویج تشیع در نواحی مرکزی و شمالی عراق و نیز بین عشایر و طوایف این نقاط از کانون سامراء؛

۳. ایجاد اتحاد و انسجام بین شیعه و اهل سنت.

او می‌خواست شیعیان به سامراء بیایند و در جوار برادران سنّی مذهب ساکن گردند و از این رهگذر گامی در مسیر وحدت و تقریب برداشته شود. البته خود میرزای مجدد هم برای تقویت این اتحاد، روش‌هایی عملی متعددی را به کار گرفت و در بسیاری موارد آتش اختلاف‌ها را خاموش کرد و نزاع‌های فرقه‌ای را از بین برد. او اعتقاد داشت که توجه به سامراء به لحاظ عمرانی، و ایجاد امکانات رفاهی، خدماتی و ارتباطی، الفت و محبت بین شیعه و سنی به وجود می‌آورد. به همین دلیل علاوه بر احداث مدرسه‌ای مجهز برای طلاب که حجرات زیادی برای اسکان آنان داشت، برای شط سامراء نیز پلی مناسب ساخت. پیش از آن، مردم و زوار به وسیله بلم‌هایی، از رود دجله می‌گذشتند و بلم‌داران هم در حق مسافران اجحاف می‌کردند. این کار موجب سهولت در رفت و آمدها گردید. دو حمام، یکی مردانه و دیگری زنانه ساخت. احداث بازاری بزرگ، ساختن خانه برای بسیاری از مجاورین

سامراء، انفاق به فقرا و محرومین و تقویت حیات اقتصادی افراد کم‌بضاعت، تزئینات، مرمت و بازسازی حرم مطهر سامراء، بنیان‌گذاری حسینیه‌ای برای اقامه سوگواری در مناسبت‌های ویژه به‌ویژه در محرم و صفر.[۵۰]

به سال ۱۳۱۱ق میان اهالی سامراء و مجاورین، فتنه‌ای پدید آمد که آتش آن توسط عده‌ای جاسوس و تفرقه‌افکن برافروخته شد. به دنبال این حادثه، هر یک از طوایف داخل شهر، قبیله‌ای را که در حوالی سامراء ساکن بود، به یاری طلبید. نزدیک بود واقعه‌ای خونین و مرگبار رخ دهد. حتی کنسول انگلستان و والی دولت عثمانی مستقر در بغداد، برای بررسی این حادثه عازم سامراء شدند. میرزا پس از مدتی با کفایت و تدبیر خویش این آتش را خاموش ساخت و امور شهر به حالت عادی بازگشت. اهالی سامراء به محضر میرزای مجدد رفتند و از این بابت عذرخواهی کردند و طلب عفو نمودند و گفتند این آشفتگی توسط عده‌ای جاهل یا مغرض به وجود آمده است.[۵۱]

حوزه سامراء در پرتو هدایت، رهنمودها و ابتکارات میرزای مجدّد و نیز همکاری اصحاب نخبه‌اش باعث تحولات مهمی در زمینه‌های آموزشی و علمی گردید؛ به گونه‌ای که حوزه هزار ساله نجف را تحت الشعاع قرار داد و شعاع تابناک آن، در دیگر نقاط جهان اسلام نیز پرتو افکند. مکتب سامراء صرفاً به مسائل آموزشی و تدریس علوم و معارف دینی منحصر نبود؛ بلکه به مسائل کلامی، شرعی و سیاسی، نگرشی جامع و همه‌جانبه داشت. عقل و درایت در این حوزه از جایگاه والایی برخوردار بود. به مسائل اجتماعی و واقعیت‌های عصر خود آگاهی داشت و همچون دیده‌بانی بیدار بود که دوردست‌ها را می‌دید. کوچک‌ترین تحرکات دشمن را شناسایی می‌کرد و به موقع و خردمندانه نظرش را اعلام می‌کرد. فقهای این حوزه ضمن توانایی علمی و آراستگی به پارسایی و پرهیزگاری، با جوامع اسلامی پیوند برقرار کرده و نسبت به مسائل مسلمین احساس تعهد و مسئولیت می‌کردند و برای رفع محرومیت از آنان، ریشه‌کن کردن ظلم، نابرابری‌های اجتماعی و ناروایی‌هایی که فضیلت و اخلاق شیعیان را تهدید می‌کرد، اهتمام می‌ورزیدند. این حوزه صرفاً به پرورش مجتهد و عالم اکتفا نمی‌کرد و می‌کوشید تا پرورش‌یافتگانی تحویل جامعه بدهد که در میدان سیاست در خط مقدم قرار گیرند.[۵۲]

تکاپوهای سیاسی ـ اجتماعی سامراء

اگرچه سامراء به لحاظ ساختار اجتماعی، گرایش‌های قومی و مذهبی، بافتی ناهمگون دارد، اما از اوایل قرن سیزدهم هجری این قلمرو شاهد حرکت‌های فکری و فرهنگی در جهت حفظ هویت اسلامی خود، در برابر جریان‌های وارداتی بوده و در این مسیر با شهرهای زیارتی کربلا، نجف و کاظمین همگام و همراه بوده است. به همین دلیل افکار و ایده‌های غربی موفق نشدند در جامعه سامراء نفوذ کنند و برای از میان برداشتن فرهنگ اصیل آن ناکام بوده‌اند. با توجه به این‌که سامراء کانونی زیارتی و مقدس و نیز پایگاهی برای شیعیان به شمار می‌آمده و حداقل برای چندین سال متوالی بستری مناسب برای شکوفایی فقاهت و رویش اجتهاد و مرجعیت بوده است، پدیده‌های فرهنگی و فکری چشم‌گیری در ابعادی وسیع و با تأثیراتی ارزشمند در این شهر آشکار گردیده، به‌گونه‌ای که از عوامل مهم و اساسی حرکت‌های سیاسی و اجتماعی نیمه اول قرن چهاردهم هجری عراق به حساب می‌آمده است.[۵۳]

یکی از شخصیت‌های بزرگی که پس از ورود میرزای بزرگ به سامراء، به وی ملحق گردید، آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی (متوفا ۱۳۳۸ق) می‌باشد. این فقیه فرزانه و مرجع پارسا و پرهیزگار پس از آن‌که دولت انگلستان سرزمین عراق را مورد تهاجم قرار داد و لشکر بریتانیا وارد سامراء شد، در برابر مهاجمان مقاومت کرد و آخرین نفری بود که این شهر را به قصد اقامت در کاظمین ترک کرد و پس از مدتی به کربلا رفت تا روح مبارزه با استعمار را در کالبد مسلمانان عراق بدمد. او در هنگام اقامت در سامراء، فتوای جهاد با کفار را صادر کرد و فرزند خود شیخ محمدرضا را برای پیوستن به یگان‌های رزمنده که به همت مجتهد هشتاد ساله «سیّد مهدی حیدری» تشکیل شده بود، اعزام نمود. پس از انتشار این فتوا، عشایر فرات مرکزی در ۱۳۳۸ق نهضتی را تشکیل دادند که تدریجا به دیگر نقاط عراق سرایت کرد. وقتی برای فرماندهان و کارگزاران انگلیسی مشخص گردید خاستگاه حرکت‌های ضداستعماری در فرات وسطا میرزا محمدرضا، فرزند میرزا محمدتقی شیرازی است، او و همراهانش را دستگیر و تبعید کردند.[۵۴]

چند ماه از انقلاب اسلامی عراق که سپری گردید، شعله‌های این نهضت به نواحی مرکزی و شـمالی این سرزمین سرایت کرد و منطقه دیاله و سامراء را که غالبا از مسلمانان اهل سنّت بودند، در برگرفت. قبیله زویه به رهبری «شـیخ ضاری المحمود» دردسـرهای بزرگی برای انگلیسـی‌ها به وجود آوردند. از آن‌جا که لِهمن فرماندار سیاسـی این منطقه عملکرد خشـن و نادرسـتی در برخورد با شـیخ ضاری و افراد قبیله‌اش داشـت و به آنـان اهانت نمود، این کارگزار انگلیسـی توسـط آنان به قتل رسـید و همین حادثه، آغاز انقلاب در میان عشـایر سـامراء بود. پس از کشته شـدن لِهمن زمینه برای فرستاده شیخ الشریعه اصفهانی، سیدمحمد صـدر فراهم گردید تا اهالی سـامراء و توابـع را برای مبارزه با متجاوزیـن بریتانیایی مصمم گرداند. وی موفق شـد شـیخ حبیب الخیزران رئیـس قبیله عنزه را قانع کند تـا همراه افراد قبیلـه‌اش با قوای انگلیسـی وارد نبرد گردنـد. چند روز پس از مشـاوره و گفت‌وگو رئیس قبیله سـوگند یـاد کرد که بر پیمان خود با فرسـتاده مرجع تقلید شـیعیان مسـتقر در نجف اشـرف وفادار خواهد ماند. موفقیت سـید محمد صدر در راضی نمودن خیزران، هزاران نفر را به نیروهای انقلاب اسـلامی عراق افـزود. علاوه بر این خیزران نمایندگانی را به سراسـر سـامراء اعزام داشت و به وسیله این فرستادگان از عشایر این نواحی خواست تا با این نهضت همکاری کنند.

سـید محمد صدر هدف عملیات جنگی را که علیه انگلیسـی‌ها در استان سامراء صورت گرفت، برپایی یک دولت اسـلامی در سـامراء، مرکب از شـیوخ و اعیان، و انتقال املاک دولتی به انقلابیون، همچنین تحویل تمام کارمندان اداری و سیاسـی به قوای مستقر در نجف اشـرف اعلام کرد؛ اما سرگرد بری (berry) افسر سیاسـی سامراء این شرایط را رد کرد. از این رو قبایل عملیات جنگی خود را علیه انگلیسـی‌ها با عملیات تخریبی در خطوط ارتباطی آغـاز کردنـد. آنان خط راه‌آهن سـامراء و بلد را در چند نقطه قطع و سـیم‌های تلگراف را بـه فاصلـه چندین کیلومتر بریدنـد و پل را روی کانـال دجیل در هم کوبیدنـد. با توجه به این‌که شـمال سـامراء به دلیل عبور خط موصل از آن‌جا و وجود خطـوط ارتباطی ثانوی با کرکوک، از اهمیت بسیاری برخوردار بود، این عملیات بسیار مؤثر و کوبنده بود. ساکنان بلد

از توابع سامراء خواسته‌های سید محمد صدر را اجابت کردند و ضمن پشتیبانی از نیروهای مبارز، عده‌ای از سلحشوران ایشان به صفوف انقلابیون پیوستند. سپس قوای عراقی، اعم از شیعه و سنی به رهبری سید محمد صدر، به فرماندهی کل استان سامراء یورش بردند که اگرچه موفق به آزادسازی آن نشدند، ولی نقشه‌های انگلیسی‌ها را در این قلمرو با ناکامی مواجه ساختند.[۵۵]

مردم سامراء همچون شهرهای شیعه‌نشین عراق در استقلال این کشور نقش موثری ایفا کردند؛ اما در دوران روی کار آمدن رژیم‌هایی که از طریق کودتای نظامی قدرت را به دست گرفتند، با اوضاع دشواری روبه‌رو بودند. از ربیع الثانی ۱۳۸۷ (مُرداد ۱۳۴۷ش) که حزب بعث عراق از طریق کودتا زمام امور این کشور را در اختیار گرفت، در میان نظامیان و غیرنظامیان این تشکیلات، برتری با تکریتی‌ها بود؛ اما این حزب در سامراء گروهی بسیار قوی داشت که عبدالخالق و عبدالله سلّوم سامرائی نمایندگان این گروه بودند.[۵۶] محمود ذیاب الاحمد المشهدانی از اعراب سنی‌مذهب اهل سامراء پس از پیوستن به حزب بعث، پله‌های ترقی را پیمود.[۵۷]

در سال‌های اخیر و پس از سقوط رژیم صدام حسین، گروه‌های تروریستی به‌ویژه فرقه منحرف داعش بارها با عملیات تروریستی شهر سیصدهزار نفری سامراء را مورد یورش‌های وحشیانه و خونین قرار داده‌اند و علاوه بر وارد نمودن آسیب‌های جدی به حرم عسکریین علیهما السلام و دیگر مناطق زیارتی این شهر، در چندین نوبت عملیات بمب‌گذاری و کنترل مسیرهای ارتباطی این منطقه، عده‌ای از ساکنین سامراء اعمّ از شیعه و سنی را به شهادت رساندند.[۵۸]

پی‌نوشت‌ها

۱. دائرة المعارف تشیع، ج۹، ص۳۳ و ۳۴.

۲. ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج۱، ص۱۶۹.

۳. محمد بن احمد بن جبیر، سفرنامه ابن جبیر، ص۲۸۲.

۴. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج۴، ص۲۵۶.

۵. شیخ ذبیح الله محلاتی، مآثر الکبری فی تاریخ سامراء، ج۱، ص۶؛ طریحی، مجمع البحرین ،ج۲، ص۱۸۱؛ لغت‌نامه دهخدا، ج۱۰، ص۱۵۸۸۵؛ فرهنگ فارسی معین، ج۲، ص۲۳۰۰.

۶. اطلس جامع گیتاشناسی، ص۳۹؛ دائرة المعارف تشیع، ج۹، ص۳۵؛ عبدالجلیل رازی قزوینی، النقض، ج۴۹۳؛ سید عبدالرزاق کمونه حسینی، موارد الاتحاف فی نقما والاشراف، مجلد ثانی، ص۴۳؛ لغت‌نامه دهخدا، ج۹، ص۱۳۳۶۰.

۷. دینوری، اخبار الطوال، ص۴۴۳، محدث قمی، تتمة المنتهی، ص۲۰۱.

۸. زکریا بن محمد قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص۴۵۴؛ معجم البلدان، ج۳، ص۱۷۴؛ جلال‌الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۳۳۶؛ عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۴۵۲.

۹. مسعودی، التنبیه والاشراف، ص۳۳۹.

۱۰. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۴۵۲.

۱۱. گردیزی، زین الاخبار، ص۱۳۶؛ یعقوبی، البلدان، ص۳۳ ـ ۳۷؛ معجم البلدان، ج۳، ص۱۷۴ ـ ۱۷۵.

۱۲. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت‌های شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص۵۹؛ مجمل التواریخ والقصص، ص۳۵۷.

۱۳. پی نن رشیدوو، سقوط بغداد، ترجمه اسد الله آزاد، ص۲۳۳ ـ ۲۳۴.

۱۴. البلدان، ص۳۷ ـ ۳۸؛ جغرافیای تاریخی سرزمین‌های، خلافت شرقی، ص۶۰.

۱۵. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص۳۵۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ص۵۰۲ ـ ۵۰۳؛ قطب‌الدین یونینی، مرآة الزمان، ج۹، ص۵۵۳؛ ابن خلّکان، وفیات الاعیان، ج۲، ص۱۴۳.

۱۶. محمد بن حسن صفار قمی، بصائر الدرجات، ص۴۰۶؛ قطب‌الدین راوندی، الخراج والجرائح، ج۲، ص۶۸۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ج۲، ص۳۱۱.

۱۷. تاریخ بغداد، ج۱۲، ص۵۷.

۱۸. علامه مجلسی، جلاء العیون، ج۳، ص۱۲۴.

۱۹. مروج الذهب، ج۲، ص۵۰۲.

۲۰. فخرالدین علی بن حسن زواره‌ای، ترجمة المناقب، تصحیح علامه شعرانی و سید ابراهیم میانجی، ج سوم، ۲۵۹ ـ ۲۶۰؛ سعد بن عبدالله ابی‌خلف، المقالات والفرق،ص۱۰۵.

۲۱. مســـعودی، اثباة الوصیة، ص۴۵۴؛ بحارالانـــوار، ج ۵۰، ص۲۰۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص۵۳۷؛ علامه مظفر، تاریخ شیعه، ص۱۲۷.
۲۲. طبری، دلائل الامامه، ص۴۲۳.
۲۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطابیین، ص۶۸۵ ـ ۶۸۹؛ مروج الذهب، ج ۲، ص۵۸۲؛ تتمة المنتهی، ص۲۳۳ ـ ۲۳۵.
۲۴. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفة الائمه، ج۳، ص۲۸۹ ـ ۲۹۱؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص۲۹۳.
۲۵. طبرسی، اعلام الوری، ص۳۵۷ ـ ۳۵۹؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۴۰ ـ ۴۱؛ الغیبة شیخ طوسی، ص۱۲۹.
۲۶. بحارالانوار، ج ۵۰، ص۳۲۷؛ کمال الدین، ج ۱، ص۴۲.
۲۷. شبلنجی معری، نورالابصار، ص۱۶۶ ـ ۱۶۷؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص۵۱۲.
۲۸. کافی، ج ۱، ص۵۰۸؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص۳۱۴؛ اثباة الوصیة، ص۲۴۵.
۲۹. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ص۲۹۸؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص۴۳؛ نور الابصار، ص۱۶۸.
۳۰. کمال الدین، ج اول، ص۴۳؛ نورالابصار، ص۱۶۸؛ کتاب الغیبة، ص۱۳۲.
۳۱. دائرة المعارف تشیع، ج۹، ص۳۵؛ محمدحسین حسینی جلالی، خاک پاکان، ص۱۵۸ ـ ۱۵۹.
۳۲. مآثر الکبری فی تاریخ سامراء، ج ۱، ص۲۵۸؛ حمدانیان، خلیل صنعتگر، ص۴۸.
۳۳. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص۶۳۳ و نیز ص۶۸۹ و ۶۹۰، فقیهی، آل بویه، ص۱۴۲.
۳۴. سید عبدالرزاق حسینی، آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر، ص۱۳۸؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج۶، ص۱۳۸؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص۹۳.
۳۵. عبدالرزاق کمونه حسینی، شاهد العترة الطاهره، ص۱۰۱ ـ ۱۰۸.
۳۶. دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص۹۴.
۳۷. همان، ج ۲، ص۶۶۰ ـ ۶۶۱؛ ســـید عبدالرزاق کمونه حســـینی، العراق قدیما و حدیثا، ص۱۱۰؛ خاک پاکان، ص۱۶۰.
۳۸. دانشنامه ویکی‌پدیا؛ خبرگزاری ایسنا، قابل دسترسی در شبکه اینترنت، شهریور و مهر ۱۳۹۴.
۳۹. محدث نوری، کشف الاستار، ص۴۳؛ النقص، ص۳۷۴، ۳۲۶ و ۹۹۳.
۴۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص۵۳۵ ـ ۵۳۶.
۴۱. شیخ السماوی، شائج السرّاء فی شأن السامراء، طبع نجف، ص۳۲ ـ ۳۵.
۴۲. خاک پاکان، ص۱۵۸؛ تاریخ شیعه، ص۱۷۶، دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص۹۳.
۴۳. مآثر الکبری فی تاریخ سامراء ج ۱، ص۳۴۱ ـ ۳۴۴؛ دائرة المعارف تشیع، ج اول، ص۹۳ و نیز ص۱۷۱ ـ ۱۷۲؛ موسوعة العتبات المقدسة، ج ۱، ص۱۴۱ ـ ۱۴۳.

۴۴. مجله حوزه، خرداد، شهریور ۱۳۷۱، ش ۵۰ ـ ۵۱، ص۸۴، مقاله «میرزای شیرازی عالم و سیاست‌مدار گرانمایه»، از نگارنده، مرکز پژوهش‌های اســـلامی صدا و سیما، ص۱۸؛ شیخ آقا بزرگ تهرانی، میرزای شیرازی، ص۲۱۹ ـ ۲۲۰.

۴۵. سید محمود مدنی بجستانی، میرزای شیرازی احیاگر قدرت فتوا، ص۵۹ ـ ۶۰.

۴۶. تاریخ شیعه، ص۱۷۶.

۴۷. شیخ حرز الدین، معارف الرجال، ج۱، ص۸۷.

۴۸. اعیان الشیعه، ج۲۳، ص۲۸۲.

۴۹. غلامرضا گلی زواره، آیت‌الله میرزای شیرازی عالم فرزانه، ص۱۳ ـ ۴۷.

۵۰. مصاحبه با آیت الله سید رضی شیرازی، مجله حوزه، ش ۵۰ ـ ۵۱، ص۳۵؛ میرزای شیرازی عالم فرزانه، ص۱۵ ـ ۱۶؛ میرزای شیرازی، ص۲۲۳ ـ ۲۲۵.

۵۱. میرزای شیرازی، ص۲۲۵ ـ ۲۲۶، محمدکاظم میرسجّادی، میرزای شیرازی، ص ۳۰ ـ ۳۱.

۵۲. نگرشی به مکتب سامراء، مجله حوزه، ش ۵۰ ـ ۵۱، ص ۸۰ ـ ۸۲.

۵۳. عبدالحلیم الرهیمی، تاریخ حرکت اسلامی در عراق، ص۱۱۱ و ۱۱۹.

۵۴. الجمیلی، نگاهی به تاریخ سیاسی عراق، ترجمه محمدحسین زوار کعبه، ص۱۲ و ۱۳.

۵۵. عبدالله فهد نفیسی، نهضت شـــیعیان در انقلاب اسلامی عراق، ترجمه کاظم چایچیان، ص۱۳۲ ـ ۱۳۵؛ تاریخ حرکت اسلامی در عراق، ص ۱۲۰ ـ ۱۲۳.

۵۶. فب مار، تاریخ نوین عراق، ترجمه محمد عباسپور، ص۳۱۵؛ گیتاشناسی نوین کشورها، ص۲۹۷.

۵۷. سید حسین سیف‌زاده، عراق ساختارها و فرایند گرایش‌های سیاسی، ص۱۸۹.

۵۸. دانشنامه دانش‌گستر، ج۹، ص۵۱۶؛ دانشنامه ویکی پدیا.